

دکتر محمود نوالی *

بررسی انتقادی تعریف ، موضوع ، روش
تحقیق و تدریس فلسفه

پیدایش و سیر فلسفه به وجود انسان وابسته است ، اما
کدام خصیصه انسان موجب پیدایش فلسفه می شود. برای تعیین
خصیصه ذاتی و ویژگی خاص انسان ، در مورد پیدایش فلسفه
می توانیم ، توجه به جهل و میل به دانستن را مطرح نمائیم. وجود
تجلی این خصیصه به صورت های گوناگون از آغاز تاریخ فکر بشر،
به نحوی از انحاء موجود بوده است . مثلا علاقه مندی انسان ها به
آگاهی از علت اولیه و نهائی ، از آغاز تفکر فلسفی در نزد فلاسفه
ملاحظه می شود ، که خواسته اند، حتی تا اندازه ای با عجله^۱ ،

* عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز.

۱ - تاریخ فلسفه ، فردریک کاپلستن ، ترجمه سیدجلال الدیسن
مجتبوی ، جلد اول ، قسمت اول ، تهران ۱۳۶۲ ، صفحه ۱۹ .

به ماده المادو اصل اولیه امور عالم دست یابند. " ... آدمی را نیاز به دانستن اشیاء و امور و تبیین آنها چنان فطری و طبیعی است کسه حدود آن را معین نمی توان کرد، این نیاز که قوی تر از منطق است ، انسان را سوق می دهد به اینکه حتی آنجا که گفته می شود که هیچ چیز یافت نتواند شد، باز هم به جستجو درآید و سعی خود را به تبیین امور تبیین ناپذیر مصروف دارد.^۱ با توجه به داده های عینی و مستمر احوال انسانی ، این کلام قابل دفاع است که " هر انسانی بالضروره می خواهد بداند"^۲ و " انسان تا چرائی چیزی را نداند باور نمی کند که آن را می شناسد."^۳

میل به دانستن به صورت سؤال ظاهری شود، و در دو قلمرو سیر می کند. یعنی سؤال برای رفع جهل یا در قلمرو امور طبیعت و عالم محسوس مطرح می شود، که پرسش ها و پاسخ های مربوط به این قلمرو ، منجر به پیدایش علوم تجربی می گردد، و یا در قلمرو امور استدلالی طرح می شود، که پرسش ها و پاسخ های مربوط به این

۱ - فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه ، پل فولکیه ، ترجمه دکتر یحیی مهدوی ، تهران ۱۳۴۷ ، صفحه ۱۴۲ .

۲ - فرهنگ انتقادی مارکسیسم ، ژرژ لامیکا ، پاریس ۱۹۸۲ ، صفحه ۱۴۲ .

۳ - علم شناسی فلسفی، گفتارهای در فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه دکتر عبدالکریم سروش ، تهران ۱۳۷۲ ، صفحه ۵۷ .

قلمرو منجر به پیدایش فلسفه و ادامه حیات آن می‌گردد. پس فلسفه به صورت اولیه و پاک خود عبارتست از پرسش‌ها و پاسخ‌های انسانی است که بر مبنای استدلال و تعقل فراهم می‌شوند. چون‌هرکاری که انسان آگاهانه انجام می‌دهد، خالی از دلیل و استدلال نمی‌باشد، بدانجهت این نتیجه قابل قبول است که هر کاری که او انجام می‌دهد، تکیه بر دلایل معینی دارد. به عبارت دیگر، هر انسانی ، در هر کاری که انجام می‌دهد، فلسفه‌ای دارد. قوام فکرواعتقادو عمل او بر دلایل یا فلسفه‌ای مبتنی است که او با خود حمل می‌کند. البته همین فلسفه نیز از معلومات تجربی و اعتقادات او متاثر است و متقابلاً معلومات تجربی او نیز با استدلال و فلسفه از حالت تشنّت و پراکندگی خارج می‌شود و انسجام می‌یابد و معنی‌دار می‌گردد.

علاقه ذاتی انسان به بیان چرایی امور و فهم دلایل وقایع ، امر همیشگی است، ولی چگونگی این‌علاقه در حال تحول و دیگرگونی‌داعمی می‌باشد، هر قدر بر معلومات انسان افزوده شود ، یا فرهنگی که در سپهر آن زندگی می‌کند ، تحول یابد، کیفیت استدلال و نوع فلسفه او نیز عوض می‌شود. انسان طبیعی ، این حالت را دارد که نمی‌تواند از میل به دانستن و علاقه مندی به رفع جهل و بالاخره سؤال کردن چشم پوشی کند، همین حالت ذاتی بودن فلسفه را نسبت به انسان مبرهن می‌سازد. بنابراین هرکسی به نسبتی فیلسوف است ، ولی فیلسوف به معنی اخص از امور مادی و جزئی گذر می‌کند و به تعمق و تامل در مبانی اصلی و زیر بناهای مشترک می‌پردازد، و دانشی می‌جوید که اصلش زان مبانی است.

در هر حال هرکاری فلسفه‌ای دارد که به صورت فلسفه خرید و فروش، فلسفه دوستی، فلسفه زیبایی و فلسفه دیانت و فلسفه احساس، پوچی و بالاخره فلسفه علوم مختلف ظاهری شوند که هر کدام بنا بر استحکام دلایل مرتبه و منزلت خاصی پیدای می‌کند.

گفتیم توجه به چهل و میل به دانستن معا^۱ به صورت سؤال و پرسش درمی‌آید، و یکی از ارکان فلسفه می‌گردد. "در هر حال تفکر فلسفی بانبروی سؤال زنده است."^۱ "سؤال عامل اساسی ترقی و معرفت است، و خود محصول طبیعی و غیرارادی فکری می‌باشد..."^۲ ناگفته نگذیریم که شک و تردید و حیرت نیز چون در معنی و نفس الامر با جهل آمیخته می‌باشند، بدان جهت منجر به سؤال می‌شوند. به همین جهت، ریشه و اصل فلسفه را تعجب و شگ و سرگشتگی و حیرت نیز دانسته‌اند. زیرا هر سه انسان را به سوی پرسش کردن، رهنمون می‌شوند.^۳ اصولاً سؤال کردن، یعنی توجه به مساله و میل به حل آن، بیشتر از پاسخ‌های آن اهمیت دارد، زیرا خاستگاه این حالت ذات انسانی است که تا سالم است و از خود بیگانه نشده، نمی‌تواند سؤال نکند و تامل ننماید. بنابراین میل به دانستن ضامن

۱ - منطق و معرفت در نظر غزالی، دکتر غلامحسین دینانی، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۱

۲ - وضع و شرایط روح علمی، ژان فوراستیه، ترجمه دکتر علی محمد کردان، تهران، ۱۳۴۶، صفحه ۱۸۳.

۳ - مقدمه بر فلسفه، کارل یسپرس، پاریس ۱۹۶۵، صفحه ۱۵.

ادامه تحقیقات فلسفی و طرح فرضیه هاست . در واقع " تصویرمقام انسانی بیشتر به وسیله سؤال است تا جواب"^۱

با این مقدمه می توانیم نتیجه بگیریم که بدون وجود انسان ، فلسفه به وجود نمی آمد و این سخن قابل قبول است که " انسان موجود فلسفی است "^۲ " فلسفه برای انسان امری تفننی نیست ، بلکه امری ضروری است " انسان می خواهد آغاز وانجام (سرنوشت) خود را بداند و به این امر نیازمند است"^۳

اما طرح نامناسب مسائل فلسفه و کسوت های نامانوسی که به هیات فلسفه می پوشانند، جذابیت و دلربائی فلسفه را ، هم از لحاظ بیان تعاریف ، هم از لحاظ کیفیت طرح موضوع وهم از لحاظ روش تدریس وتحقیق ، تا میزان زیادی از بین می برند، دل هارا از فلسفه مکدر می سازند و انسان ها را با آن بیگانه می کنند، اینک می خواهیم به بررسی انتقادی این سه مطلب بپردازیم .

طرح تعاریف متداول فلسفه به عنوان علم به حقایق اشیاء ، درک معانی کلی ، وجود شناسی و علم به علل اولیه و نهائی، در واقع

۱ - سالنامه موسسه فلسفه و علوم اخلاقی، دانشگاه آزاد بروکسل ۱۹۸۵،

فلسفه و ادبیات میشل مه یر M.Meyer ، صفحه ۹.

۲ - دستگاههای فلسفی، آندره کرسون ، ترجمه دکتر اسرافیل رحیمی

موقر، تبریز ۱۳۴۵ ، صفحه ۱۳.

۳ - سیر حکمت در اروپا ، محمد علی فروغی، جلد سوم، تهران ۱۳۳۷، ص ۴۵.

متوجه دو مساله بسیار دور از انسان هستند. زیرا، پرسش از آغاز و انجام هر امری ما را به بی نهایت دور از ابتداء و بی نهایت دور از انتها می کشاند. اگر آغاز تحقیق و تعمق از این دو امر بسیار دور از ما باشد، در واقع غفلت از علل قریب و چشم پوشی از واقعیت‌های ملموس و فراموش کردن مراحل گوناگون سیرتدریجی به سوی آندو امر می باشد.

این نگرش به عوض علت های نزدیک ، باعلت های دور مسائل را تعبیر و تفسیر می کنند. ولی از بررسی و ذکر دلایل موردی صرف نظر می نمایند، یا آنها را در درجه دوم اهمیت قرار می دهند. بررسی مسائل باعلل دور، در عین اینکه خالی از جهت عقلی نمی باشد، ولی معرفت دقیق به دست نمی دهد و توانائی تاثیر و تصرف در اشیاء را ایجاد نمی کند. چنین نگرش هائی حاصل اعتقاد به اصل هوویت مطلق است که امور را مستقل و فی نفسه تلقی می نمایند. بنابراین نگرشها، انسان ، انسان است ، خوب ، خوب است و علت اولیه ، علت اولیه است ... گوئی چنین فرض می شود که انسان و احکام وی ، منقطع از سایر عوامل و روابط ، بازهم فی نفسه همانست که هست . اما قضیه انسان ، انسان است ، جز با انتزاع ذهن قابل درک نیست ، زیرا ما انسانی که فقط در محدوده " حیوان ناطق " بماندو جدا از هرگونه روابط با وضعیت (= Situation) و موقعیت خود، فقط از تأیید و تکذیب عقلی تبعیت بکند، نداریم . انسان واقعی انسانی است که عالم دارد، یعنی در میان روابط عینی زندگی می کند. انسان

جز در میان روابط ، خود را نشان نمی دهد. علاقه مندی ما بسه درک بنیادی او و مسائل هستی ، به صورت مستقل از روابط ، اغلب یک امر انتزاعی و نظری بوده و خالی از فواید کاربردی است . به عبارت دیگر به جای اینکه ، تحقیق درباب انسان را از خود انسان واقعی و "جهانی" شروع کنیم ، تعریف منطقی او را به عنوان علت اولیه تمام رفتارهای انسان در دوردستها قرار می دهیم تا رفتارها و حرکات او را توجیه و تفسیر نمائیم ، و نقش فعال خود انسان را به تعریف مفهومی او می سپاریم .

بنابراین ، شروع تاملات فلسفی با جستجوی اصل اساسی حوادث و عجله و شتاب برای دستیابی به رموز عالم هستی همانطوری که سقراط می گفت ، بلندپروازی است^۱. هرچندکه گرفتاری و اشتغال در مافی الطبیعه نباید مایه فراموشی مابعدالطبیعه گردد و به قسوسول مارتین هیدگر^۲، مساله وجود مورد غفلت قرار یگیرد.^۳

۱ - سیر حکمت در اروپا ، محمدعلی فروغی ، جلد اول ، تهران ۱۳۳۷ ، صفحه ۱۳.

۲ - Martin Hedegger (۱۸۸۹-۱۹۷۶) فیلسوف آلمانی.

۳ - معرفت حقیقی وقتی حاصل می شود که تمام پدیدارهای چیزی کشف شود. خصوصا به دلیل اینکه " مراتب ظهورات الهی بی غایت است و معرفت حقیقی وقتی میسر می شود که اطلاع کشفی بر این مراتب کلیه حاصل شود." (مفاتیح الاعجاز ، محمدلاهیجی ، صفحه ۱۲۹).

علاقه به کلیات یعنی علم به صفات مشترک ، به عنوان حقیقت، نوعی سهل گرائی است . به طور مثال ، علم به معنی کلی دوستی ، ما را از بررسی های موضعی و موردی دوستی بی نیاز نمی کند. با اینکسه بدون معنی کلی دوستی های جزئی به صورت پراکنده مانده ونمی توانند دریک طبقه بندی قرار بگیرند، ولی تنها علم اجمالی به کلیات وغفلت از جزئیات نیز موجب می شود که ظرایف حوادث و فرق های آنها، امور فرعی و غیردائمی تلقی شوند، و چشم پوشی از آنها مجاز گردد. این امر، یعنی حقیقت پنداشتن صفات مشترک ، سبب می شودکه احوال جدیداز ورای تعاریف کلی معنی شوند، مثلا هر جسمی با قرار گرفتن در زیر مفهوم " ابعاد ثلاثه " ، از مطالعات تازه و دقیق معاف می گردد. و به طور مبهم در دایره جسم قرار می گیرد. در نتیجه ، اعتقادبه اینکسه مطلب تازه ای بیان شود، خود به خود از بین می رود و یا مطلب تازه فقط در سپهر استدالات قیاسی باقی می ماند: این شی دارای ابعاد ثلاثه است ، هرچیزی ابعاد ثلاثه داشته باشد جسم است، پس این شی جسم است . بدین ترتیب ، بدون اینکسه شی تازه دقیقا شناخته شود ، در تحت یک معنی کلی قرار می گیرد، و فقط صفات مشترکی در نظر می آید. با اینحال قرارگرفتن امرتازه در قالب اصول و مفاهیم کلی ، نوآوری و استنباط تلقی می شود. و شناختن محسوب می شود، و اگر برمبنای همین شناخت حکم صادر شود بسیار مبهم وسطحی خواهد بود.

نتایج عملی این طرز تفکر ، مثلا در ساحت تحقیق و تالیف،

بیشتر به صورت تفسیر امر تازه با مطالب قبلی و قناعت به پیدا کردن شباهت ها ظاهر می‌گردد. نمونه‌این نوع نگرش را از زبان مولف سیر حکمت در اروپا می‌شنویم که شخصی در باب ترجمه رساله گفتار، بیان داشته است . مولف سیر حکمت می‌گوید، خواننده‌ای پس از مطالعه ترجمه رساله گفتار، مطلب تازه‌ای در آن ندیده و دکارت را صاحب هیچ مقامی ندانسته‌است . زیرا مطالب رساله گفتار را در قالب مطالب قبلی قرار داده ، و خود را از تفکر مجدد معاف داشته است : " شنیدم کسی پس از خواندن رساله گفتار ، اظهار عقیده کرده‌بود که اینجانب این کتاب را ترجمه کردم تا ایرانیان ببینند، دکارت که بزرگترین فیلسوف اروپاست هیچ مقامی ندارد..."^۱

با این مقدمات در این مقاله سعی خواهد شد، لقاء تازه ای با فلسفه داشته باشیم و از تعاریفی که بر مبنای اصل هوویت مطلق ،ونه اصل هوویت نسبی فراهم شده ، انتقاد کنیم . بنابراین فلسفه را بسه صورتی طرح و تعریف می‌کنیم که دانشجویان وعلاقه مندان آنرا در کنار خود و با خود داشته باشند. و با ملاحظه واقعیت و نقش فلسفه در زندگی به آن دلبستگی پیدا کنند، و بیزاری و اعراض از فلسفه بسه علاقه مندی و احساس نیاز به آن مبدل گردد . به عبارت دیگر، بهتر است دانشجویان وعلاقه مندان به فلسفه ، کار تفکر رانه از امور

۱ - سیر حکمت در اروپا ، محمدعلی فروغی ، تهران ۱۳۳۷ ، جلد اول ،

بی نهایت دور، بلکه از امور اطراف خود آغاز کنند و از مبانی نیز غفلت نکنند، منکشف شدن مبناى اصلی را در هر استدلالى دنبال نمایند. زیرا ، " جستجوی هر حقیقتى نهایه جستجوی حقیقت مطلق ، یعنی خدا ، نیز هست .^۱

به زیر پرده هر دره پنهان

جمال جانفزای روی جانان^۲ .

بدین ترتیب فلسفه های حوزه‌ای و ناحیه‌ای ، مقدم بر وجود شناسی مطرح می شوند. در واقع فلسفه فیزیک ، فلسفه تاریخ، فلسفه تعلیم و تربیت و فلسفه های محدودتری چون فلسفه تحصیل و فلسفه ازدواج مقدمه های رسیدن بر وجود شناسی می گردند. بدین جهت است که گفتیم جستجوی هر حقیقتی ، یا مستدل ساختن هر حادثه‌ای ، نهایه^۳ جستجو و مستدل ساختن حقیقت مطلق نیز هست . البته همین فلسفه ها و استدلال‌ها نیز با داده های علمی و تجربی در ارتباط می باشند.^۳ متقابلا معلومات تجربی نیز با کیفیت استدلال و فلسفه ها، از حالت تشنّت و عقیم بودن خارج می شوند. در واقع فلسفه یک روش تفهّمی و هرمنوتیک ، در برابر ما قرار می دهد. با همزبانی و مؤانست علم و

۱ - تاریخ فلسفه کاپلستن ، پیشین ، صفحه ۱۴

۲ - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز ، شیخ محمد لاهیجی ، تهران

۱۳۳۷ ، صفحه ۱۲۸ .

۳ - مقدمه بر فلسفه ، کارل یسپرس ، صفحه ۶ .

فلسفه و تنظیم روابط متقابل آنها ، دیگر فلسفه حالتی پیدانمی کند که در بحث از علل ، از لحاظ نظری وماتقدم بسیار قطعی ، ولی در صحنه واقعیت و نتایج به دست آمده بسیار سطحی باقی بماند.^۱

این تعبیر از فلسفه های ناحیه‌ای و اینکه هرانسانی هرفعالیت

آگاهانه‌ای که انجام می دهد، تکیه بر دلایل و فلسفه او دارد، خالی از پشتوانه سنتی نمی باشد، زیرا درزمان بوعلی سینا نیز کسانی بوده‌اند که فلسفه را به هرگونه بحث نظری (استدلالی) اطلاق می کردندو بوعلی با آنها مخالفتی نداشت.^۲ بنابراین همانطوری که قبلا مطرح کردیم ، می توانیم به هرکسی در مرتبه خاص خودش فیلسوف خطاب کنیم و اصطلاح فیلسوف به معنی اخص رابه کسانی که باوسعت فکرو نگرش خود میدان بزرگی را در نظرمی‌گیرندوبه‌فهم علل عمیق توفیق می یابند، نگه داریم .

اما چنین تعبیری از فلسفه ، دال بر این نیست که به علت -

العلل وغایت قصوای امورتوجه نشود، به‌طورنمونه این مثال رامطرح می کنیم ، که هر رفتاری که محترم شمرده شود فلسفه‌ای دارد، به عبارت دیگر هر احترامی دلایلی باخود دارد. اما ممکن است در بطن یک احترام توجه به خدا، و در بطن احترام دیگر پولدوستی و درسومی

۱ - مقدمه برتعلیم وتربیت ، گاستون میالاره ، G.Mialaret ،

پاریس ۱۹۹۰ ، صفحه ۲۶ .

۲ - الشفا ، منطق جلد ۱ ، تصحیح دکتر ابراهیم مرکور، قاهره ۱۹۵۲،

صفحات ۱۶ - ۱۵ .

حقه بازی و خدعه و در چهارمی عشق الخ ، نهفته باشد. بدون توجه به علت اصلی آن احترام ها ، که در ورای ظواهر آنها قرار دارند، انسان در داوری خود، دچار اشتباه می‌شود. اما بدون فهمیدن این احترام های موضعی و ناحیه‌ای ، بحث در حقیقت احترام امری پا در هوا خواهد بود. یعنی طرح مسائل منقطع از مقتضیات واقعی ، منجر به مستقل پنداشتن آنها می‌گردد، که در واقع منتهی به مسدود کردن راه تحقیقات منتج می‌شود. به عبارت ساده‌تر، انتخاب موضوعات کلی و بنیادی و بحث های انتزاعی ، بدون توجه به پدیدارهای حی و حاضر و داده های ناحیه‌ای ، به خاطر ناتوانی در صحنه‌های عملی بی‌زاری از فلسفه را سبب می‌شود. به هر حال اصول بسیار کلی و انتزاعی نمی‌توانند عمل را تعریف کنند. ما مطابق دستورالعمل های کلی اخلاق نمی‌توانیم در موارد جزئی تصمیم بگیریم.^۱ زیرا آن دستورات کلی فی‌نفسه ، از روابط عینی انسان با عالم خارج چشم‌پوشی می‌کنند، والا لازم می‌آید، همه مردم با دانستن اصول کلی تحقیق ، دانشمند و با دانستن اصول کلی اخلاق ، صاحب اخلاق حمیده می‌شدند.

اینک به طرح مواردی می‌پردازیم که مانع بررسی روشن و منتج مسائل فلسفی می‌گردند:

۱ - در تدریس فلسفه ، معمولا به تحولات گوناگون قرون اخیر ،

۱ - اگزستانسیالیسم مکتب اصالت بشریت ، ژان پل سارتر، پاریس ،

مخصوصاً در ساحت علوم فیزیکی و انسانی کمتر توجه می شود. به طور مثال ، تغییرات ماهوی انسان نسبت به دوران قرون وسطی در نظر نمی آید، و همان تعریف حیوان ناطق در باره انسان تکرار می شود. در صورتی که محتوای " حیوان ناطق " در عصر حاضر با محتوای آن در عصر قرون وسطی و قبل از آن تفاوت جوهری پیدا کرده است . انسان در آن عصر به تبعیت صرف از طبیعت مشغول بود ، در نظر او هر چیزی جای طبیعی خود را داشت و تغییر دادن احوال طبیعت و دخالت در امر ژنتیک و وراثت مذموم ، یا غیر قابل تصور بود، در صورتی که در عصر حاضر انسان مکان طبیعی اشیاء را تغییر می دهد و به جای تبعیت از طبیعت ، در فکر تسلط و تغییر آنست و در امر وراثت دخالت می کند . در مورد تعریف جسم ، جوهر ، صورت جسمیه ، صورت نوعیه عرض ، علت ، شرط ... نیز وضع بدین منوال است . گوئی مدرسین و محققین فلسفه خود را در میان کتابهای معدودی محبوس ساخته اند و عالم واقع اعراض نموده اند. در نتیجه تدریس فلسفه بیشتر حالت تکرار مکررات به خود گرفته است . بدین جهت فرضیه سازی و نگرشهای تازه و سازنده و مفید به احوال انسانی کمتر ظاهر می شوند، گوئی شاغلین فلسفه " خود را در حجرات و صومعه ها و مدرسه ها محبوس ساخته اند و از تاریخ طبیعت و نیز تاریخ زمان چیز اندکی فرا گرفته اند".^۱ خلاصه ، طرز تدریس فلسفه خالی از استنباط های تازه و فرضیه سازی و فاقد

۱ - احوال و آراء فرانسیس بیکن ، محسن جهانگیری ، تهران ، ۱۳۶۹ ،

نگرشی تازه و ابداعی بوده و دچار فقر نظرگاه شده است. بسه عبارت دیگر، فلسفه های ما به ما میل خروج نمی دهد، خروج از کجا؟ از شهر و دیار، از خانواده و اطاق و از اندیشه و کتاب...^۱ " شاید معلومات و معارف دیگری برای کسب کردن و سئوالات دیگری برای طرح کردن وجود دارند. اصولا باید از اموری به حرکت و تحقیق آغاز کنیم که دیگران نمی دانند، نه از اموری که دیگران آنها را کشف کرده و به آنها آگاهی دارند."^۲

بنابراین، حیات فلسفه در حرکت و طرح سئوالهای مجدد، توجه به تحولات واقعی و پیشرفتهای علمی، و نقادی آنها و بالاخره خارج شدن از اندیشه قبلی، و حصار محدودیت های تاریخی است. کسی که تملب فکری پیدا کرده همواره در جستجوی امری کهنه می باشد. تا امر تازه را نیز در قالب امر کهنه قرار نداده، عنایتی به امر تازه نمی کند. بدانجهت خود را در هر موضوعی خبره می داند، زیرا هر موضوعی را فقط در قالب خاصی می نگرد. و به قول نیچه " هرگاه کسی بخواهد از روی درک و احساس شخصی نظریه ای بیان کند، روشنفکر وارونه صفت، او را یا دشمن سنت ها و ارزشهای تثبیت شده می خوانند و

۱ - مائده های زمینی، آندره ژید، ترجمه پرویز داریوش و جلال آل -

احمد، تهران ۱۳۷۱، صفحه ۲۰.

۲ - روش طبیعت طبیعت، ادگار مورن، Edgar Morin، پاریس

۱۹۸۱، صفحه ۷.

یا سعی می کند با فرو بردن دست خود در اعماق گوری جمجمه‌ای - پوسیده از آن بیرون کشد و بقبولاند در گذشته افرادی که نظریه‌های مشابه و احتمالاً بهتر داشتند، می زیسته‌اند.^۱ بیان این مطالب دال بر بی احترامی یا انکار ارزش های بی مثال سنت های فلسفی نیست، بلکه مراد این است که در جازدن راه کشف و شهود وانکشاف نمی‌باشد و فقر نظرگاه و ناتوانی در فرضیه سازی راه تحقیق و تتبع را مسدود می‌نماید، و عالم را در نظر ما یکنواخت و خالی از معنی می سازد. فقر نظرگاه به حالتی مبدل می شود که انسان یا به تکرار مکمل‌رات مشغول می شود، یا لاینحل بودن مسائل رامی پذیرد، زیرا هر دو از یک منشاء سرچشمه می‌گیرند و آن اینکه راه حل تازه وجود ندارد، آنچه گفتنی است گفته شده و نگرش تازه‌ای به نظر نمی آید.^۲

هدف بنده از شمردن خصوصیات و بیان وضع فعلی فلسفه به امید آماده کردن زمینه بهتری برای روشن تر ساختن ویژگی های یک تحول خلاق در تعلیم و تربیت و نقش سازنده آن در زندگی است. و این امر جز با شناختن وضع فعلی و نتایج حاصله از آن به دست نمی آید. لازم است رابطه علم و فلسفه با هم قطع شود، فلسفه از داده های علمی بهره مند کرد و فلسفه نیز نظرگاههای جدیدی برای علم فراهم نماید .

۱ - حکمت در دوران شکوفائی فکری یونانیان ، نیچه ، ترجمه کامبیز

گوتن ، تهران ۱۳۵۴ ، صفحه ۲۳ .

۲ - فلسفه علمی شماره ۲ ، انتشارات سخن ، تهران ۱۳۳۸ ، صفحه ۱۰۱

و صفحه ۹۸ .

۲ - فلسفه ، به نظرمی آید که با روشهای فعلی خود بیشتر به بررسی تاریخ فلسفه می پردازد، این کار با اینکه یک امر اساسی است ولی خروج از آن نیز درمراحلی برای به دست آوردن استنباط های تازه ضروری است . ولی تمرین و ممارست منظم ، یعنی توأم با برنامه ریزی ، برای به دست آوردن استنباط های مطلوب مشاهده نمی شود. و برای اینکار برنامه ریزی منسجم وجود ندارد. زیرا وضع موجود فلسفه به خوبی مورد شناسائی و کتکاش قرار نمی گیرد و نقادی نمی شود. فلسفه از نظرات تازه دور مانده است . تمرین برای بیان نظرهای شخصی وجود ندارد. در صورتی که دسترسی به سرچشمه استنباط جز با خروج از روش های متداول و ترک موضوعاتی که در قالب مفاهیم بیجان مطرح می شوند، به دست نمی آید. فلسفه به نوعی سکون مبتلا شده که گوئی تبعیت از بزرگان فلسفه ، الزامی است . البته مراد این نیست که بدون اطلاع از آراء فلاسفه و تاریخ گذشته ، اظهار نظر کنیم . بلکه مراد این است که تفسیر و تعبیر تازه ای پیدا کنیم ، و مطالب تازه را در قالب مفاهیم متداول قرار

۱ - " نظریه تمرین " که همواره توسط اینجانب مطرح می شود. اشاره به یک امر ضروری و اساسی است. زیرا با برنامه ریزی و عمل مداوم در هر زمینه ای می توانیم توفیق بیابیم. از خطای تاورزش و از موسیقی تا تدریس و از بیان نیکو و فهمیدن تا تکرار و عمل همگی برای رسیدن به مراتب عالی تر به تمرین نیاز مند هستند و بدون تمرینات منطقی تحقیق هدفهای مورد آرزو میسر نمی گردد.

ندهیم و با خود آنها لقاء پیدا کنیم ، و دیدگاهی پیدا کنیم که تابحال از آن دیدگاه ، نگاه نکرده‌ایم . این کار به توسط اهل فن و با برنامه‌ریزی منسجم آغاز می‌شود. به قول ژان پل سارتر، مطالعه تاریخ بدین جهت صورت می‌گیرد که از تکرار گذشته خودداری کنیم . در واقع " برای رسیدن به فهم مطلبی که اصلاً آگاهی نداریم ، باید راهی پیدا و انتخاب کنیم که اصلاً شناخته شده نمی‌باشد".^۱ بنابراین ، نباید مطالب جدید را در قالب مسائل قدیم قرار داده و سپس به فهم آنها مبادرت نمائیم. مثلاً سیلان و تجدد ذاتی هانری برگسون^۲ (۱۹۴۱ - ۱۸۵۹) فیلسوف فرانسوی را با نظریه‌ی صیوروه و تحول هراکلیوس افسی^۳ (۴۸۵-۵۷۶ ق م) که گفته همه چیز در حال تحول است ، تفسیر نمائیم و آنرا از ورای - عینک این فیلسوف تعبیر نمائیم و خود را از تعمق بیشتر و تازه‌یابی‌های مطروحه محروم سازیم . در این صورت حرکت فلسفه به سکون مبدل می‌شود. به هر حال مطالعه تاریخ اصطلاحات و معانی هر اصطلاحی همراه با ظرایف و تحولاتی که دارند، برای خروج از یکنواختی و تملمب ضرورت دارد.

۱ روش ، طبیعت طبیعت ، ادگار مورن Edgar Morin ، پاریس ، ۱۹۸۱ ، صفحه ۷ .

۲ - Henri Bergson (1859-1941)

۳ - Herakleitos Ephese یا Heraclite - ر. ک . فلسفه

علمی ، شماره ۲ - انتشارات سخن ، صفحه ۱۱۵ .

۲ در مدارس و دانشگاهها به جنبه‌های کاربردی فلسفه توجه جدی و منسجم نمی‌شود. در علم منطق نیز وضع به همین منوال است. مثلاً بسا تعریف انسان به "حیوان ناطق" یا تعریف جسم به چوهری دارای "ابعاد ثلاثه" نمی‌توانیم قدرت درست حکم کردن پیدا کنیم. و در انسان یا در ماده تغییراتی ایجاد کنیم^۱. به هر حال، اگر طرح مطالب فلسفی در محدوده بحث^۵ ای نظری باقی بمانند و مصادق و کارآئی آنها، با توجه به مقدمات لازم، مورد توجه نباشند، احتمالاً کمال مطلوب‌ها، خواه در قلمرو فلسفه و خواه در قلمرو اخلاق، به صورت واقعیت تلقی می‌شوند. زیرا انسان می‌خواهد به سوی کمال حرکت کند، و اگر در صحنه عمل و واقعیت این کمال تحقق نیابد، ذهن آرزومند آراسته شدن با آن کمال مطارب‌ها می‌شود، و برای نجات از خلجان اختلاف آرزو و واقعیت، و برای ارضای خود، لااقل از لحاظ خیالی، با کمی غفلت و سهل‌گرائی، همان آرزو را واقعیت می‌پندارد. و خود را صاحب حکمت و صاحب اخلاق می‌داند. در این صورت، یعنی به‌تصور اینکه دارای آن کمال مطلوب‌ها است، باب توصیه‌ها و نصیحت‌های انشائی، از طرف کسی که خود را خیالاً دارای آن فضایل می‌داند، گشوده می‌شود. همین اندرزها مایه لطمه زدن به اعتماد به نفس شنوندگان می‌گردد، زیرا

۱- وقتی می‌گوئیم، در علم منطق نیز وضع به همین منوال است، مراد ما این است که در منطق نیز که کارش تشخیص خطا و صواب و کذب و صدق است، زمانی که با تعاریف متداول منطقی و با حد و رسم سروکار داریم، الزاماً دو جنبه کاربردی موفق نمی‌شویم، تا حقایق را به صورت روشن به دست آوریم، و انسان را به طور دقیق و به‌طور مستوفی بشناسیم، تعریف ماده نیز به ابعاد ثلاثه آن را به صورت صریح و متمایز به‌مانمی‌شناساند، تا امکان عمل و دخالت در ماده فراهم گردد.

به طور مثال ، تلاشهای فلاسفه دردست یابی به وجود بحث و بسط و امرزیربنائی مشترک ، تا به امروز به شناخت صریح و متمایزی نایل نشده است ، شاید یکی از علل این ناکامی ، عدم ترک روش های متداول باشد. زیرا در فلسفه های متداول ، برطبق قواعد قیاسی مساله وجود شناسی درابتدای بحث های فلسفه مطرح می شود، یعنی از مابعدالطبیعه به سوی مافی الطبیعه سیرمی کنند، معمولا، تلاش چنین فلاسفه های به علت عدم دسترسی به علم یقینی ، به اعراض از فلسفه و رجوع به عرفان منتهی می شود. برای خروج ازین بن بست باید، اولاً عجله و شتابزدگی برای حل مسائل فلسفی، آنهم به صورت یقینی و قاطع را از سربرکنیم . ثانياً ، راه پژوهش تازه ای برای وجود شناسی انتخاب کنیم . بدین جهت است که امروزه باتوجه به فلسفه های حوزه ای و باکم شدن ادعای شناخت مطلق ، انسان امیدهای تازه ای برای دسترسی به وجود شناسی پیدا کرده است . به جای جستجوی یقین کامل به معلومات نسبی قانع شده است . ولی آرزوی رسیدن به مطلق را نیز رها نکرده است ، و سیراز مافی الطبیعه به سوی مابعدالطبیعه را روش کار خود قرار داده است . مثلاً " هوسرل ^۱ (۱۸۵۹ - ۱۹۳۶) فیلسوف آلمانی و موسس پدیدارشناسی ، هرگز پدیدار را جدا از وجود ندانسته و پدیدار شناسی را هم یک پدیدارگرایی ساده ، یعنی توصیف ساده ظواهری که در باره معنی بنیادین آنها نمی توان چیزی گفت ، تصور نکرده است. ^۲ "

۱- Edmund Husserl

۲- پدیدارشناسی چیست ؟ آندره دارتیگ ، ترجمه محمودنوالی، تهران

وقتی کسی را اندرزمی دهیم و می گوئیم : انسان باید راستگوباشد ، یا انسان باید وفای به عهد بکند... این بیانات قاطع ، این نظرها را در شنونده ایجاد می کند که گوئی گوینده ، عملاً نیز دارای آن محاسن می باشد، و فقط شنونده فاقد آنهاست و گوینده نصیحت نیز برمبنای این فضایل خیالی خود را برتر احساس می کند. در نتیجه گوینده نصیحت به تبختر خیالی و شنونده نصیحت به احساس حقارت بی اساس مبتلا می شوند.

به همین جهت ، اهمیت انسان برمبنای نظرگاه ها و آنچه عمل می کند، مشخص می شود، روی همین اصل ، انسان از ابتداء قابل تعریف نمی باشد، زیرا آنچه باید با طرح و عمل خود باشد، هنوز نیست.^۱ در واقع " انسان برای عمل آفریده شده است " ^۲ . این امر نیز روشن است که فعالیت و عمل آگاهانه نیز خالی از فرضیه نمی تواند باشد.

شاید تعمق افراطی و یک جانبه در مسائل نظری از جهتی حاصل تعلیمات ارسطو در باب مذموم بودن کارهای عملی و حرفه ای باشد . تاکید وی در باب حکمت نظری و جدائی آن از مبداء عملی به مرحله ای منجر شده که به صورت اصل مسلم چنین بیان می شود که : فلسفه را با عمل سروکاری نیست . " در بهترین حکومت ها ، صنعتگران نبایند

۱ - اگزیستانسیالیسم مکتب اصالت بشریت ، صفحه ۲۲

۲ - نامه های فلسفی ولتر ، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران ۱۳۶۹ ،

شهروندان باشند".^۱ "حکومت کمال مطلوب هرگز پیشه‌وران را شهروند نمی‌شناسد."^۲ به تبعیت از ارسطو ، بوعلی‌سینا نیز در تعریف حکمت نظری تاکید تمام بر عدم التفات به عمل دارد و غایت آنرا چنین بیان می‌کند: " ... فتكون الغايه فيها حصول راي و اعتقاد ليس رايًا واعتقادًا في كيفية عمل او كيفية مبداء عمل من حيث هو مبداء عمل ".^۳ این نظر در باب اهمیت عمل و کاربرد فلسفه و فکر ، دلیل این امر نیست که ما یکسره از مسائل نظری صرف نظر کنیم ، بلکه مراد ما این است که نظر و عمل باهم آمیخته‌اند، حکمای مانیز نظرا ، به این امر توجه داشته‌اند و یکی از تعاریف حکمت از نظر ملاصدرا (۱۰۵۵ - ۹۸۵) :

کمال نفس در قلمرو علم و عمل می‌باشد.^۴ به هر حال ، در واقعیت نیز ظاهر و باطن ، جزئی و کلی ، محسوس و معقول ، عمل و فکر درهم تنیده شده‌اند. ولی توجه افراطی و انتزاعی به یکی از دو طرف، امری تمنعی است . جدائی علم از زندگی و علم از عمل و فکر از کردار ، غیرطبیعی است . " علم و زندگی روز بروز بیشتر نشان می‌دهند که ارزش شناخت بستگی به کارائی آن دارد."^۵

-
- ۱ - سیاست ارسطو، ترجمه حمید عنایت، تهران ۱۳۴۹ صفحه بیست و دو.
 - ۲ - همان کتاب ، صفحه ۳۱۱.
 - ۳ - الشفا الالهيات ، به تصحیح ابراهیم مدکور، مصر ۱۹۶۵، صفحه ۴.
 - ۴ - فلسفه عالی یا حکمت صدر المتالهین، ترجمه جوادمملح، رساله وجود ، تهران ۱۳۲۷، صفحه ۲
 - ۵ - از خود بیگانگی و پراکسیس ، دکتر انور خامه‌ای، تهران، ۱۳۶۹، صفحه ۴۱.

۴ - معمولا در مدارس ، مسائل و مباحث و سئوالات فلسفی بـه تبعیت از اصل هوهویت مطلق ، یعنی به صورت فی نفسه تلقی کسردن امور و مستقل انگاشتن آنها مطرح می شوند. این روش از لحاظ سهولت و عدم برخورد با عوامل و روابط واقعی ، که در واقعیت اصیل حضور دارند، بسیار مطلوب می باشد. اما در عمل دچار اظهارنظر - های قاطع و پاسخ های چزمی می گردد، و به صورت اظهارنظرهائی چون بلی یاخیر، هست یا نیست و درست یا غلط ... ظاهر می شوند. به عبارت دیگر ، اقتضای اصل هوهویت مطلق ، پردازش ثالث است . برطبق اصل ثالث مطرود، چیزی یا هست و یا نیست ، زشت است یا زیبا و حالت سومی میسر نیست و به عبارت ساده تر، حاکمیت اصل امتناع اجتماع و ارتفاع متناقضان کاملا مرعی است . اگر ما با این اصول بخواهیم واقعیت متحرک را در قالب مفاهیم ثابت آوریم ، مانند کسی خواهد بود که می خواهد دود را با دست خود بگیرد،^۱ که میسر نخواهد شد و دست خالی خواهد ماند. آنچه با مفاهیم دریافت می کنیم، در واقع جلوه های از جلوه های واقعی واقعیت می باشند کُل آن.

تعاریف متداول از اشیاء مختلف نیز ، بر مبنای اصل هوهویت مطلق ، بدون رعایت شبکه روابط مطرح می شوند. و به تبعیت از ریاضیات نظری ، که اغلب به امور انتزاعی می پردازند، علاقه مند است ماهیت ثابت امور را پیدا کنند. در باب تعاریف اشکال هندسی که به بیان ماهیت آنها توفیق یافته اند، تلاش می کنند، مثلا ، انسان را نیز بر معیار ریاضی و منطق تعریف کنند. مشکل از همین جا آغاز می شود،

۱- فکرو متحرک بالذات ، هانری برگسون، پاریس ۱۹۶۹ چاپ هفتاد و نهم ، صفحه ۲۰۶.

زیرا تعریف به عنوان یک مفهوم ثابت و کلی، روابطش با سایر اشیاء عالم منقطع می شود، و چنین تلقی می شود که موضوع مورد تعریف حقیقتی مستقل و فی نفسه می باشد. چنین تعریفی از انسان ، به صورت " حیوان ناطق " ، شناختی دقیق به دست نمی دهد ولی انسان را از تعمق بیشتر در ظرایف غافل می سازد. چنین تعریفی به تمام جنبه های وجود انسانی توجه ندارد، مثلا جنبه های عاطفی و هیجانی انسان مورد غفلت قرار می گیرند.^۱ به عبارت دیگر ، حیوان ناطق ظرایف اعمال و کیفیت استدلال های گوناگون انسان را نشان نمی دهد. زیرا ، پس از ذکر آن تعریف کلی و مبهم ، برای شناخت انسان، باز هم نیازمند مطالعات دیگر هستیم . در واقع چنین تعاریفی دست انسان را می بندند، زیرا در مقام عمل و تاثیر و تصرف چیزی به دست نمی دهند. " اگر به هر شیوه ای معرفتی را به دست آوریم که نیازی به آن نباشد یا تاثیر و تصرفی هم از آن به دست نیاید و معرفتی نساب باشد، بی آنکه چشمداشتی از آن برای تغییر داشته باشیم و خودش در خودش خلاصه شود و به بیرون از خودش ترشحی نکند، کاری را نمی -

۱- اگر اعتراض شود که در ترکیب حیوان ناطق ، لفظ حیوان نیز آمده و اشاره به هیجان نیز دارد و تعریف مزبور را نمی توان ناقص انگاشت. ولی باید توجه شود که وقتی انسان با فصل "ناطق" از میان سایر حیوانات متمایز می شود، فقط سخنگویی و عقل او مورد نظر قرار می گیرد، بعلاوه هیجان^۲ انسانی با حیوان فرق اساسی دارد، مانند عشق به زیبایی، علاقه به هنر و عشق به حقیقت ، و عرفان .

طلبد، تنها یک روح توانا و شناسامی خواهد و وسیله‌ای است برای سرگرمی و ورزیدگی‌های ذهنی.^۱ در مورد اخلاق نیز باید " اخلاق انتزاعی بی مکان و بی زمان را مبدل به التزام عینی کرد".^۲

اگر فلسفه از مقام تاثیر و تصرف در امور صرف نظر نماید و فقط به توصیف آنچه هست بپردازد، و در واقعیت، محبوس بماند، و واقعیت سیال و متغیر را در قالب تعاریف ثابت قرار دهد، بدون اینکه تعاریف را با تحولات واقعیت غنی تر سازد. در این صورت فلسفه به صورت تقلید از گذشتگان و تکرار معلوم درمی آید، و جهت اصلی خود را که تامل و پاسخی استدلالی و متحقق ساختن آنهاست، از دست می دهد. در واقع به بی هدفی گرفتار می شود. خالی از هدف و طرح بودن در جازدن و حرکت نکردن است. غفلت از هدفها و طرح های عملی، و تعمق بیشتر در مفاهیم ذهنی، قدرت بیان و استدلال نظری را افزایش می دهد، ولی انسان را در عمل عاجز می کند. مثلا در باب ورزش فوتبال و سایر بازیها، تمام نکات باریک و ظریف آنها، شرح داده می شود، و از بهترین بازیکن ها انتقاد می شود، یا محاسن کار آنها بیان می شود، ولی عملا توفیقی به دست نمی آید. این نیز یکی دیگر از ظواهرات فلسفه های

۱ - درسهای در فلسفه علم الاجتماع، روش تفسیر در علوم اجتماعی،

عبدالکریم سروش، تهران ۱۳۷۴، صفحه ۵.

۲ - شیطان و خدا، ژان ویل سارتر، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران

۱۳۵۷، صفحه ۲۹۷.

انتزاعی است. البته چون نگرش ما پدیدارشناسانه^۱ است، پس نباید از اهمیت آراء نظری و طرح‌ها و فرضیات غفلت بکنیم، بلکه دوگانگی نظر و عمل را مانند دوگانگی جزئی و کلی و ظاهر و باطن، در وحدت آندو قرار می‌دهیم و یکی را بدون دیگری خالی از معنی تلقی می‌کنیم.

۵- طرح نامناسب مطالب فلسفی، موجب لاینحل ماندن مسائل می‌شود. گاهی مسائل فلسفی به نحوی طرح می‌شوند که امکان پیدا کردن راه حل از بین می‌رود. به جای بررسی ناحیه‌ای و ملموس مشکلات زندگی، مفهوم کلی زندگی، به صورت انتزاعی مطرح می‌شود. چون تبیین این زندگی انتزاعی، با کلیت عام و شامل خود، در هیچ عبارتی نمی‌گنجد و تمام نمی‌شود، بدین ترتیب سؤال زندگی چیست؟ لاینحل و بی‌پاسخ می‌ماند. کم‌کم انسان با لاینحل بودن انس می‌گیرد، و این انس بسه صورت روگردانی از سؤال و جواب و قطع ممارست‌های فکری ظاهر می‌گردد. اگر کسی جواب یا روش ساده‌ای برای حل مساله پیدا کند، چون جواب ساده، با اصل موضوع لاینحل بودن مسائل موافق نیست، بدانجهت اغلب رد می‌شود و از دایره مسائل فلسفی اخراج می‌گردد. به قول جرج بارکلی^۲ (۱۷۵۳ - ۱۶۸۵) "بر روی هم به گمان من لا اقل قسمت بیشتر مشکلاتی که تا کنون فیلسوفات را سرگردان و راه وصول به علم را بسته است، از خود ما ناشی شده است، ما خود گردو غباری

۱- Attitude Phenomendogique

۲- George Berkeley فیلسوف ایرلندی.

بپاکرده‌ایم و اکنون شکوه داریم که دیگر هیچ نمی‌بینیم.^۱ تاریخ - اندیشی جهلی است که خیال و ادعای عالمی دارد، یعنی استغسراق دوباره در نوعی جهل است که خود را ذیحق می‌داند. نتیجه دیگر چنین نگرشی، یعنی جستجوی یک راه حل جامع برای مسائل فلسفی یا طرد هر راه حل جزئی و موردی، که بازم نشان اصل هوهویست مطلق را دارد و اصل ثالث را مطرودمی‌داند، این است که فلسفه در انحصار تعدادی از مردم باقی می‌ماند، زیرا اگر کسی رای تازه‌وساده‌ای ابراز کند، به علت سطحی بودن رای او، اجازه ورود به چرخه مسائل فلسفی نمی‌یابد، در نتیجه فلسفه در انحصار تعدادی از مردم باقی می‌ماند. به قول کارل پوپر^۳ (۱۹۹۵ - ۱۹۵۲)، "دانشجویان به دانشگاه می‌روند ولی در آنجا نمی‌دانند، چه می‌آموزند، به زودی یاد می‌گیرند که مانند استادان خود بر طمطراق و غیرقابل فهم صحبت‌کنند"^۴، بدین ترتیب خود را از دیگران ممتاز می‌سازند.

۱- رساله در اصول علم انسانی، جرج بارکلی، ترجمه منوچهر

بزرگمهر، تهران ۱۳۴۵، صفحه ۳.

۲- Karl Raimund popper فیلسوف متولدوین،

بزرگترین فیلسوف فلسفه علم در قرن حاضر (۱۹۹۴-۱۹۵۲)

۳- مجله^۵ Nouvel observateur شماره ۱۴ تا ۲۵ سپتامبر

۱۹۸۴، مصاحبه کارل پوپر با Didier Eribon، ترجمه

محمود نوالی، صفحه ۶.

۶ - فقر نظرگاه وعدم تمرین برای پیدا کردن فرضیات و نظرگاههای جدید ، برای تفسیر وقایع ، مطلبی است که باید مورد توجه باشد، وقتی ما فرضیه یا نظرگاه جدیدی پیدامی‌کنیم ، در واقع معنی تازه‌ای از واقعیت را کشف می‌کنیم که ممکن است به‌کشف یک قانون منجر شود. فقر نظرگاه موجب افتادن در نوعی اجبار و جبرمی‌گردد. زیرا وقتی نظرگاه تازه‌ای غیر از آنچه داریم نتوانیم به دست آوریم ، در واقع در محدوده خاصی گرفتار شدیه‌ایم ، فلاسفه پیرو فلسفه اصالت وجود خاص انسانی، "آزادی رابه‌عنوان گذر و تجاوز دائمی از آنچه هست به سوی آنچه نیست ، تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر ، آزادکسی است که آنچه هست رانفی می‌کند و آنرا رد می‌کند." ^۱ گذر از وضع موجود مستلزم داشتن هدف و نظرگاه می‌باشد. والا انسان بدون اختیار و آگاهی در مسیر تحولات قرار می‌گیرد. "آزادی با هدفی که وضع می‌کند به وجود می‌آید ، آزادی نمی‌تواند حاکم بر امری باشد مگر به‌خاطر انتخاب هدفی که به وسیله آن خود را نشان دهد." ^۲

گفتیم نفی آنچه هست و پیدا کردن منظری تازه ، آزادی است. این مطلب در باب اعتقاد خود انسان نسبت به خودش نیز صادق است. هر انسانی بنا بر تعریفی که از کیفیت هستی و توانائی های خود دارد، از استعداد های خود استفاده می‌کند و بهره می‌برد. کشف و استفاده

۱ - فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، محمود نوالی ،

تبریز ۱۳۷۴ ، صفحه ۲۳۷ .

۲ - وجود و عدم، ژان پل سارتر، پاریس ۱۹۷۶ ، صفحه ۵۴۲ .

بیشتر از استعدادها منوط به این است که انسان نظری تازه در باره خود پیدا کند. والا از محدوده تعریف قبلی نمی تواند خارج شود. آزادی انسان از زندان تصورات و اعتقادات قبلی ، گاهی به وسیله انبیاء کرام و معلمین عالم بشریت صورت می پذیرد:

کیست مولی آنکه آزادت کند بندرقت زپایت برکنند
چون به آزادی نبوت هادی است مومنان راز انبیا، آزادی است
(دفتر ششم مثنوی ۴۵۴۰)

بنابراین یکی از راههای آزادی ، تعریف و شناخت تازه‌ای است که انسان از توانائی‌ها و امکانات خود ، به وسیله خودش به دست می آورد. تا انسان نگرش و نظر تازه‌ای را از استعدادهای خود قبول نکند، نمی تواند از وضع موجود خارج شود. از این دیدگاه ، واقعاً معرفه النفس انفع المعارف^۱ می باشد. و باز هم به فرمایش حضرت علی علیه السلام ، نال الفوز الا کبر من ظفر بمعرفه النفس^۲ . بنابراین یکی از راههای تدریس مفید فلسفه آموختن فلسفه موجود نیست ، بلکه قدرت فلسفیدن و فکر کردن است . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی درباره عالم طبیعت نیز مانمی توانیم بدون داشتن نظرگاه ، فرضیه و نظریه آنها بشناسیم . " انشتین^۳ (۱۹۵۵ - ۱۸۷۹) عقیده داشت که

۱ - شرح غرر الحکم و درر الکلم ، محمد تمیمی آمدی ، جلد ۶ ، تهران ۱۳۶۰ ، صفحه ۱۴۸ .

۲ - همان کتاب ، صفحه ۱۷۲

۳ - آلبرت انشتین = Albert Einstein فیزیکدان و نظریه پرداز آلمانی . (۱۹۵۵ - ۱۸۷۹)

اسرار طبیعت نهفته است و راه مشخصی و معینی برای دستیابی به آنها وجود ندارد، تنها با بکار انداختن فکر و استفاده از حدس و شهود، می توان به مفاهیم مناسب و اصول حاکم بر جهان طبیعت پی برد^۱ پیش فرض ذهنی انشتین این بوده که " شناخت جهان طبیعت ممکن است و این امر را یک معجزه و یک سرچاودانی می دانست "^۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - تحلیلی از دیدگاههای فلسفی فیزیکدانان معاصر، دکتر مهدی گلشنی،

تهران ۱۳۶۹ ، صفحه ۱۱۷ .

۲ - همان کتاب صفحه ۱۱۵ .

منابع

- ۱- تاریخ فلسفه ، فردریک کاپلستن ، ترجمه سیدجمال الدین مجتبوی،
جلد اول ، قسمت اول تهران ۱۳۶۲
- ۲- فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه ، ترجمه دکتریحیی مهدوی ، تهران
۱۳۴۷
- ۳- فرهنگ انتقادی مارکسیسم ، ژرژلابیکا ، پاریس ۱۹۸۲
- ۴- علم شناسی فلسفی، گفتارهایی در فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه دکتر
عبدالکریم سروش ، تهران ۱۳۷۲
- ۵- منطق و معرفت در نظر غزالی ، دکترغلامحسین دینانی، تهران
۱۳۷۰
- ۶- وضع و شرایط روح علمی ، ژان فوراستیه ، ترجمه دکتر علیمحمد
کاردان ، تهران ۱۳۴۶
- ۷- مقدمه بر فلسفه ، کارل بیپرس ، ترجمه به فرانسه توسط ژان -
هرش ، پاریس ۱۹۶۵
- ۸- سالنامه موسسه فلسفه و علوم اخلاقی، دانشگاه آزاد بروکسل ۱۹۸۵
" فلسفه و ادبیات میشل مه یو "
- ۹- دستگاهای فلسفی ، آندره کرسون ، ترجمه دکتراسرافیل رحیمی-
موقر ، تبریز ۱۳۴۵
- ۱۰- سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی ، جلد سوم ، تهران ۱۳۳۷
- ۱۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، تهران
۱۳۳۷

۱۲- مقدمه بر تعلیم و تربیت ، گاستون میالاره ، ترجمه محمودنوالی

پاریس ۱۹۹۰

۱۳- الشفا منطق جلد ۱ ، تصحیح دکتر ابراهیم مدکور، قاهره ۱۹۵۲

۱۴- اگزستانسیالیسم مکتب اصالت بشریت ، ژان پل سارتر، پاریس

۱۹۷۰

۱۵- احوال و آراء فرانسیس بیکن ، محسن جهانگیری ، تهران ۱۳۶۹

۱۶- مائده های زمینی ، آندره ژید، ترجمه پرویز داریوش و جلال آل -

احمد ، تهران ۱۳۷۱

۱۷- روش طبیعت طبیعت ، ادگار مورن ، پاریس ۱۹۸۱

۱۸- حکمت در دوران شکوفائی فکری یونانیان فردریک نیچه ، ترجمه

کامبیرگوتن تهران ۱۳۵۴

۱۹- فلسفه علمی شماره ۲ ، انتشارات سخن ۱۳۳۸

۲۰- پدیدارشناسی چیست ؟ آندره دارتیک ، ترجمه محمودنوالی تهران

۱۳۷۳

۲۱- نامه های فلسفی ولتر ، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران ۱۳۶۹

۲۲- سیاست ارسطو ، ترجمه حمید عنایت ، تهران ۱۳۴۹

۲۳- الشفا الالهیات ، به تصحیح ابراهیم مدکور، مصر ۱۹۶۰

۲۴- فلسفه عالی یا حکمت صدرالمتألهین ، ترجمه جواد مملح ، رساله

وجود ، تهران ۱۳۳۷

۲۵- از خودبیگانگی و پراکسیس ، دکتر انورخامه ای تهران ۱۳۶۹

۲۶- فکرومتحرک بالذات ، هانری برگسون ، پاریس ۱۹۶۹، چاپ هفتادو

۲۷- درس‌هایی از فلسفه علم الاجتماع ، روش تفسیر در علوم اجتماعی ،

عبدالکریم سروش ، تهران ۱۳۷۴

۲۸- شیطان و خدا ، ژان پل سارتر، ترجمه ابوالحسن نجفی تهران ۱۳۵۷

۲۹- رساله در علوم انسانی ، جرج بارکلی، ترجمه منوچهر بزرگمهر ،

تهران ۱۳۴۵

۳۰- مجله Nouvel Observateur شماره ۱۴ ، ۲۰ سپتامبر

۱۹۸۴ ، مصاحبه کارل پوپر، ترجمه محمودنوالی

۳۱- فلسفه‌های اگزیزتانس و اگزیزتانسیالیسم تطبیقی، محمودنوالی ،

دانشگاه تبریز ۱۳۷۴

۳۳- وجود و عدم ، ژان پل سارتر، پاریس ۱۹۷۶

۳۳- شرح غررالحکم و دررالکلم ، محمدتمیمی آمدی، جلد ۶ ، تهران

۱۳۶۰

۳۴- تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر، دکتر مهدی گلشنی

تهران ۱۳۶۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی